بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 2 دی 1396.

عرض کنم بحث سر این حدیث حلبی بود که در حدیث حلبی در مورد اینکه یقین دارد نجاست به لباسش برخورد کرده است ولی جایش را نمی داند ابتداء امر به غسل ثوب به طور کامل شده بود ولی تعلیل شده بود به فانه احسن. صحبت این بود که آیا این تعبیر ظهور دارد در اینکه این کار مستحب است یا خیر. ما می گفتیم الآن این جور مشابهات این تعبیر ظهور در استحباب دارد ولی معلوم نیست موقع صدور روایات یک همچین ظهوری بوده باشد و احتمال اینکه آن ظهور نباشد جدی است. البته اگر ما قرینه ای نداشتیم ان را حمل بر استحباب می کردیم ولی با توجه به کثرت روایاتی که داریم این را حمل به استحباب نمی کنیم وجوب را حمل می کنیم.

سؤال:

پاسخ: بله نه هست. اگر در مقام بیان اصلا خود تعلیلات گاهی اوقات برای رفع چیز هست

شما یصلح للقرینیه یعنی ما یصلح للقرینیه بحث این است که این ترکیب به چه نحوی است. ما در فارسی که به کار می بریم در فارسی این تعبیرات به عنوان یا در مقام اصل بعث هست این توضیحاتش را جلسات قبل دادم اگر ما در مقام اصل بعث تعلیل را ذکر کنیم این ظهور در استحباب دارد همچنین گاهی اوقات برای تصرف در ظهور معلّل این تعلیل را ذکر کنیم و ما الآن در فارسی که می گوییم فرض کنید فلان کار را انجام بدهید این کار بهتر است این را می فهمیم که این بهتر است یعنی خودش تکمیل کننده بعث است قسمتی از عبارت باعثه است یا خب این تکمیل کننده بعث باشد یا برای تقیید ظهور کلام از آن ظهور در وجوب به استحباب آورده شده است. ما این جور جملات را استحباب می فهمیم

سؤال:

پاسخ: یا تصرف م یخواهد بکند در ظهور قبلی یا از اول این مجموعه ظهور کلام را می خواسته است شکل دهد. یعنی بعث اصل بعث مجموع این دو تا است. بغا هم دیگر می خواسته بعث را ایجاد کند. این جایی که اصل بعث هم تا این نیامده است انجام نگرفته باشد این ظهور در استحباب د ارد. یعنی در واقع می خواهد بگوید که عرض کردم آن توضیحاتش را جلسات قبل دادم که آیا این در مقام بیان حکم شرعی است یا در مقام بیان مناط حکم شرعی است آن توضحیاتی که در جلسات قبل دادم. ولی عرض من این است که با وجود اینکه اگر تنها این روایت بود هیچ روایت دیگر نداشتیم ما به اصاله الثبات حکم می کردیم که مستحب است ولی با توجه به روایت های زیادی که در ما نحن فیه هست و آن روایت های زیاد قرینه است بر اینکه این روایت مراد استحباب است به خصوص با توجه به اینکه این ترکیبات مشابهاتی از این ترکیب که ما دیدیم، اینها در مقام تغییر در همان مقام واجب به کار برده می شود و صرف ظهور امر از وجوب به کار نمی رود. حالا البته عرض کردم من فرصت نکردم موارد متعدد قضیه را ببینم و اینها چون هنوز نمی دانم با چه تعبیراتی که چون خود کلمه احسن هیچ نبود موردی که دقیقا عین این مورد باشد. موردی که بتوانیم کاملا شبیه این باشد خیلی هنوز پیدا نکردم فقط کلمه خیر را دنبال کردم حالا می گویم که یک مشکلی در مورد خیر وجود دارد اینکه اکثر موارد خیر اینکه حتما افعل تفضیل باشد مسلم نیست. ممکن است صفت مشبهه باشد. احتمال صفت مشبهه در اکثر

البته بعضی هایش این جور نیست حالا من عبارت هایی هست که می خوانم ولی این احتمال صفت مشبهه بودن یک مقداری این که مشابه دقیقا بحث ما باشد را حالا یک قدری فکر کنیم ببینیم چه تعبیراتی هست که دقیقا مشابه

چون بعضی تعبیرات مثلا گاهی اوقات فکر می کردم مثلا فانه اولا، اولا اینه ایک مقداری ظهورش در استحباب زیاد است انگار خودش فی نفسه فقط بحث افعل تفضیل نیست یک حالت خاصی دارد اما حالا چه تعبیراتی مشابه این است و هنوز به یک جایی نرسیده اند که از چه طریقی می شود مشابهات تعبیر ما را دنبال کرد علی أی تقدیر من این را در مقام تأیید دارم میاورم اصل نکته ای که بیشتر روی آن تکیه داریم تکرر روایات دیگری است که اینجا هست و یک نکته ای که وجود دارد آن این است که نگاه می کردیم گفتم ببینم سنی ها در این مسئله چه می گویند حالا این را یادداشت کرده ام آدرسش را فردا عبارتش را هم می آورم می خوانم آن این است که عرض کنم گویا من ندیدم کسی در این موارد علم اجمالی قائل به عدم لزوم احتیاط باشد. دقیقا همین بحث نجاست لباس و اینها که مطرح است آن فتواهایی که از اهل تسنن نقل شده است همه وجوب است. همه به وجوب احتیاط فتوا داده اند که خیلی هایشان هم معاصر ائمه علیهم السلام هستند. این هم تأیید می کند که از این جور چیزها وجوب می فهمند نه استحباب.

سؤال:

پاسخ: نه ممکن است مستحب باشد. به هر حال عرض کنم

سؤال:

پاسخ: خب بگوییم مستحب است جانب الزام را مقدم بدارد نه مجرد اینکه چون مورد مورد وجوبی است حکم را که وجوبی نمی کند. باید چیزهای دیگر را اضافه کنیم چون می گوید که مورد مورد وجوبی است پس حکمی که شارع مقدس صادر کرده است حتما وجوبی است اینکه

سؤآل:

پاسخ: نه فرض کنید اگر شما حالا به جای چیز بگویید اگر می گفت یستحب الترجیح و الفعل

بحث این است فانه احسن ایا صلاحیت این معنا را دارد یا خیر. ما می خواستیم بگوییم فی نفسه هم صلاحیت داشته باشد که الآن در مواردی که ما به کار می بریم صلاحیت دارد ولی با توجه به روایات متعددی که این فانه احسن در موردش وارد نشده است و ظهور در وجوب دارد این را باید حمل بر استحباب کرد. چون حمل بر وجوب کرد. حالا مواردی که من یادداشت کردم می خوانم

سؤال:

پاسخ: نه این جور نیست این مطلب درست نیست که کثرت امر در موارد چیز. موارد فرق دارد. یک سری امور هست از اول کأنه یک قرائن حلا محفوف به کلام هست بحث سر آن جاهایی هست که از اول یک همچین قرائنی وجود ندارد. در آن جاها امر ظهور در وجوبش باقش است. خیلی وقت ها از اول فرض کنید حالا می خوانم بعضی موارد عرض می کنم آن را. خب یک نکته ای اینجا من تذکر دهم اول آن این است که ما در واقع بحث ما در مواردی هست که فی نفسه امر ظهور داشته باشد در وجوب می خواهیم ببینیم ایا این تعلیل ظهورش در وجوب آیا از بین می برد یا خیر. بعضی موارد خود امر فی نفسه همچین ظهوری در وجوب به آن معنا شاید نداشته باشد مثل این جمله که

جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ- عَلَيْكُمْ بِالْبَرْنِيِّ فَإِنَّهُ خَيْرُ تُمُورِكُمْ- يُقَرِّبُ مِنَ اللَّهِ وَ يُبَاعِدُ عَنِ النَّارِ

برنی یک نوع خرمای مخصوصی است. برای شما باد برنی. اینکه یک واجبی باشد یک مثلا خرمای خاص را خوردن و اینها خودش فی نفسه یک امر مستغربی هست در اذهان علیکم بالبرنی را اگر می گفتند چیزهایی که مربوط به نحو غذا خوردن ها و نحوه اینها این یک نوع چیزهای عامی هست که این جور تعبیرات ظهور در وجوب ندارد ذاتا. این جور نیست که فانه خیر تمورکم یقرب من الله و یباعد عن النار این جمله را ظهورش را ظهور در استحباب کرده است. ذاتا اصلا این جور ظهور در وجوب ندارد. صحیفه الرضا علیه السلام صفحه 75. و از آن طرف جایی که صریحا تعلیل بر استحباب شده است خب آن هم مورد بحث ما نیست. مثل این نمونه

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع الصِّيَامُ بِالْمَدِينَةِ وَ الْقِيَامُ عِنْدَ الْأَسَاطِينِ لَيْسَ بِمَفْرُوضٍ وَ لَكِنْ مَنْ شَاءَ فَلْيَصُمْ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَهُ إِنَّمَا الْمَفْرُوضُ صَلَاةُ الْخَمْسِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَكْثِرُوا الصَّلَاةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ

تهذیب جلد 9 صفحه 19 رقم 43. این هم تعلیل بر یک حکم مستحبی آورده شده است این هم از بحث ما خارج اس.ت بحث ما این است که خیر تعلیل آورده باشد بر یک حکمی که ظاهرش وجوبی است. آیا این تعلیل به خیر این ظهور وجوب را از بین می برد یا خیر؟ من اینهایی که یادداشت کردم موردی پیدا نکردم که این ظهور را از بین ببرد. یک مورد ممکن است تصور شود که همچین هست مثل

مروا نسائکم بالغزل فانه خیر لهنّ و ازین

مکارم الاخلاق صفحه 238 که بگوییم این بله

نه بحث سر این است که بهترین اشتغالی که برای این زن ها هست ریسندگی است. در کارهایی که زن ها انجام می دهند در این کار ها ریسندگی بهترین کار هست که آنها بخواهند انجام دهند یعنی یک مقداری کار های خارج منزل و این جور چیزها انجام ندهند و زینت زن این است که داخل منزل باشد کارهایش کارهایی نباشد که با حرمت زن منافات داشته باشد. این هم ربطی به بحث ما ندارد. بحث ما جایی هست که انه ظاهرش غزل است نه امر به غزل این خیر لهنّ. ما بحث ما در جایی هست که آن چیزی که مروا نسائکم بالغزل فان الامر النساء بالغزل اگر مرجع ضمیر بود خب همین بود مورد بحث بود ولی این اصلا مورد بحث ما نیست حالا صرف نظر از اینکه آیا مروا نسائکم بالغزل از آن وجوب در می آید یا خیر حالا فرض کنیم اگر هم مروا نسائکم بالغزل از آن وجوب در بیاید بگوییم با فانه خیر لهن بخواهد از ظهور چیز رفع ید کند این تعلیلی نیست که مورد بحث ما هست بحث ما این است که امر به شیئی بشود و آن شیء خیر تلقی شده باشد و تعلیل شود ان شیئی که اینجا امر به امر نساء شده است. امر نساء خیر دانسته نشده است. پس این هم باز از بحث ما خارج است.

سؤال:

پاسخ: نه بحث من این است که آیا امر کردن زنان به غزل واجب است یا خیر؟ آن یک بحث دیگر است آنها واجب را امتثال کنند یا خیر این بحث ما نیست. بحث ما این است که شما شوهر ها که امر می کنید زنانتان غزل کنند واجب است امر کنید به غزل یا مستحب است؟ این واجب که نیست حتما امر کنید. مستحب است ولی بحث انی است که این که مستحب است امر به غزل کردن این اصلا به بحث ما ربطی ند ارد. فرض کنید مروا نسائکم بالغزل وجوبی باشد. فرض کنید که آن هم عرض کردم تازه اینها هم خیلی ظهور در وجوب اینها ندارد. اینها چیزهایی هست که از اول به هر حال یک سری شئوناتی است که از اول کأنه ظهور در وجوب ندارد. حالا فرض کنیم مروا نسائکم بالغزل ظهور در وجوب هم داشته باشد فانه خیر لهنّ یعنی فان الغزل خیر لهنّ. نه فان امر النسائ بالغزل خیرٌ. بحث ما این است که آن جایی که آن چیزی که حالا صرف ظهور از یک چیز دیگری مثلا صرف ظهور کرده است آن

سؤال:

پاسخ: نه این در آن مقام نیست که امر خیر است. می گوید آن کاری که شما می خواهید امر کنید خیر است. این مأمور چون امر خیری است این مامور که در واقع می خواهد بگوید که چون مأمور کار خوبی است شما این امر را انجام دهید.

سؤال:

پاسخ: امر کنید نه چون آن مأمور خیر است پس امر را شما انجام دهید. نه نه فانه خیر لهن و ازین معلوم نیست که مراد این باشد که امر شما خیر لهنّ یعنی آن غزل. ریسندگی یعنی اگر زن به ریسندگی بپردازد این کار برای زن ها زینت زن هست که اشتغالش ریسندگی باشد یعنی اشتغالش در داخل خانه باشد. پس اینها از بحث ما خارج است. من غیر از اینها نمونه هایی که یادداشت کردم همه اش صرف ظهور نکرده است. حالا ملاحظه فرمایید

الزم الصدق و ان خفت ذره فانه خیر من الکذب المرجوو نفعه

عیون الحکم صفحه 83. صدق ولو صدق راستگویی است که زمینه ضرر هست آن را باید انسان ملتمزم شود چون از کذب بهتر است. فانه خیر من الکذب المرجوو نفعه. خب وجوب دارد دیگر. خب یک عبارت دیگر هست در لحوف صفحه 24 در ماجرای بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام که وقتی معاویه ملعون از دنیا می رود و یزید لعنه الله علیه به خلافت می رسد نامه به ولید می نویسد که از چند نفر بیعت بگیر من جمله امام حسین و ولید امام حسین را می گوید بیایید و امام حسین می آید و داستان مفصلی که هست مروان هم در مجلس هست امام حسین حاضر به بیعت نبوده است و مروان خطاب به امام حسین این جمله را گفته است

انی آمرک ببیعت یزید بن معاویه فانّه خیرٌ لک فی دینک و دنیاک

این خیر لک ای که مروان ملعون گفته است نمی خواهد آن امرک را بگوید که امری که من می کنم استحبابی است. این شکلی. البته این هم در واقع شاید نه نه این هم شبیه همان مورد چیز باشد آمرک یعنی شبیه مروا نسائکم بالغزل است چون فانّه خیر لک یعنی بیعت با یزید بن معاویه خیر هست. امثال اینها. ولی عرض کنم ولو مأمور می گوید خیر است باز امر در وجوب خودش باقی مانده است. این هم مؤیّد مطلب ما هست که این تعبیرات خیر در مقام بیان این نیست که آن کار کار مستحبی است. اگر آن مأمور کار مستحبی باشد یعنی کاری باشد که انجامش از ترکش بهتر است ولی الزام هم ندارد. آن آمرک می خواهم بگویم تعبیر خیر لک در مواردی که در مقام ایجاب به کار می رود این هم از این جهت می شود به آن استشهاد کرد.

دَخَلَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَرَأَى عَلَيْهِ ثِيَابَ بِيضٍ كَأَنَّهَا غِرْقِئُ الْبَيْضِ

قرقئ یعنی آن پوسته نازکی که بین سفیده تخم مرغ و پوست بیرونی تخم مرغ دارد. آن خیلی نازک و که نشانه چیزی که خیلی لطیف و نازک باشد. می گوید امام یک لباس سفیدی که انقدر نازک بود که معمولا عروس ها تنشان می کنند از شدت نازکی و اینها.

فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا اللِّبَاسَ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكَ

انقدر لباس نازک پوشیدی و لباس شیک پوشیدید

فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ مِنِّي وَ عِ مَا أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ عَاجِلًا وَ آجِلًا إِنْ أَنْتَ مِتَّ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْحَقِّ وَ لَمْ تَمُتْ عَلَى بِدْعَةٍ

حرف من را گوش کن و آن چیزی که به تو دارم می گویم گوش کن و این برای دنیا و آخرت تو بهتر است اگر حالا در سنت بمیری و در بدعت نمیری که اصلا زمینه چیزی از توش خیریت وجود داشته باشد خب اگر به بدعت بمیری که این حرف ها اصلا به درد تو نمی خورد چون فایده ندارد. این نمی خواهد بگوید که این کار کار مستحبی است این کار کار لازمی . روایت دیگر کافی جلد 5 صفحه 65 حدیث 1.

سؤال:

پاسخ: نه در خود مقام نصیحت هم می گوید که این کار کار لازمی است. ببینید در مقام نصیحت می گوید که این کار را گوش کن

گوش کن نه اینکه ببینید یک بحث بحث این است که آیا این عصمت به اصطلاح یک تکلیف مستقل است یا ارشاد است آن یک بحث فرض کنید ارشاد است ولی ارشاد به امر الزامی است یا به امر استحبابی است؟ این ارشادی که دارید می کنید فرض کنید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یک موقعی ما می گوییم که اطیعوا الله ارشاد به این است که باید اطاعت کنید یک موقعی هست ارشاد به این است که می توانید اطاعت کنید می توانید نکنید. این ارشاد به وجوب هست. این یک روایت دیگر که در بصائر الدرجات چاپی که جامع الاحادیث از آن آدرس می دهد صفحه 218 وارد شده است. عن ابن سنان می گوید

قال کنا بالمدینه حین بعث داود بن علی الی المعلی بن خنیث فقتله فجلس ابا عبد الله علیه السلام فلم یعطه شهرا.

بعد می گوید یک عده ای را آن حاکم فرستاد سراغ امام صادق علیه السلام و گفت بروید اگر نیامد سرش را بیاورید و خیلی با تشر و اینها. حضرت به آن مامورینی که آمده بودند گفت

انصرفوا فانه خیر لکم فی دنیاکم و آخرتکم.

بروید برگردید این برای دنیا و آخرت

اینها در مقام بیان این نیست که آن انصرفوا را بخواهد بگوید کار خوبی است بگوید کردید کردید نکردید نکردید. البته عرض کردم در اینکه این تعلیلات می خواهد آن حالت در واقع یک نوع امری که آخه گاهی اوقات عرض کردم که امر نیازمند به یک، یک مطلبی را که اشخاص نمی خواهند گوش کنند در مقابل باعثیت امر مانعی وجود داشته باشد. آن مانع نیازمند این است که یک ضمیمه ای وجود داشته باشد. این ضمیمه گاهی اوقات تلطیف امر است. امر باید لطیف شود و ان حالت حدت و شدتش کاسته شود. تا حدت و شدت به معنای مستحب کردن نیست ها. به منزله ولو اضافه شدن روح نصیحت و خیر خواهی. این روح نصیحت و خیرخواهی گاهی اوقات زمینه اش این است که فرض کنید می گوید که این کار را انجام بده من خیرت را می خواهم. یک آقایی بود چند روز قبل جلسه ای بود این مطلبی آقای از آقای حسن زاده آملی در مورد شهادت رابعه معروف است همان شهادت حضرت زهرا که در اذان گفتاه شود و اینها یک آقایی نقد این کرده بود و اینها. بعد یک نکته ای ضمیمه کرد و گفت که من کسی هستم که شرح حال آقای حسن زاده را نوشته ام و ارادت به ایشان دارم و کسی نیستم که اگر بخواهم این نقد را مطرح کنم متهم باشم که نسبت به آقای حسن زاده یک کینه ای دارم و امثال اینها. کتاب من در مورد آقای حسن زاده جزو پر فروش ترین کتاب های چیز هست و خیلی هم مورد توجه بوده است. این است که گاهی اوقات فرض کنید کاری که شخص انجام می دهد زمینه یک اعتراضات خاصی وجود دارد. اضافه کردن یک سری نکات ایا دفع دخل مقدر است. اعتراضاتی که وجود دارد آن کتابش را نشان داد و گفت ببینید من اینکه نقد کرده ام نه اینکه نسبت به آقای حسن زاده چیزی دارم من جزو ارادتمندان ایشان هستم و شرح حال ایشان را نوشته ام و چه کرده ام و اینها. گاهی اوقات این جوری است که این تعلیلات اضافه کردن نکاتی است که باعثیت امر را تشدید کند به خاطر دفع مانع. می خواهد مانعی که وجود دارد دفع کند. گاهی اوقات مانع این است که کأنه تو که خبر نداری تو امر می کنی بدون اینکه بدانی که خیر و شر من کجاست. می گوید که نه من خیر و شر تو را فرض کنید پدر به فزند می گوید که این مسیری که می گویی مسیر غلطی هست من بابای تو هستم و به تو علاقه مند هستم امثال اینها. این در واقع این است که بدون که یک پیراهن بیشتر از تو پاره کردم تجربه ام بیشتر است اگر هر نکته ای که ممکن است سبب این شود که این امر باعثیت ندارد می خواهم آن نکات مانع از باعثیت امر را از بین ببرم. ممکن است خیال کنی که من از سر نفهمی دارم این کار را می کنم نه من از سر بی علاقگی نیست من علاقه دارم به تو و الا

خب این هم این تعبیر. این است که من مجموعا این چیزهایی که یادداشت کردم حالا بعضی تعبیراتی که هست نیازی نیست آنهایی که من دیدم مجموعا این تعبیرات در مقام بیان این که این کار کار تصور نشود که به نظر می رسد که فانه احسن در این مقام هست تصور نشود که خب شستن همه لباس یک کار بیهوده ای هست و کاری هست که انسان با این کارش کدنه خب شبیه به یک معنا از جهتی شبیه آن روایتی هست که امام علیه السلام وقتی می گوید که آن طرف می گوید یک دانه موش افتاد در دیگ غذای من بعد امام می گوید که کل دیگ را باید بریزی . آن می گوید که

الْفَأْرَةُ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ أَنْ أَتْرُكَ طَعَامِي مِنْ أَجْلِهَا

یک موش کوچولو به خاطر این موش کوچولو یک دیگ غذا را بخواهم همه را از بین ببرم و امثال اینها. امام علیه السلام می گوید که

إِنَّكَ لَمْ تَسْتَخِفَّ بِالْفَأْرَةِ إِنَّمَا اسْتَخْفَفْتَ بِدِينِكَ

بحث موش نیست بحث این است که دینت را داری سبک می شماری. این هم فانه احسن می خواهد بگوید که شما نگویید در این مقام هست که یک سری توهماتی گاهی اوقات می رود. الآن این که گفتم یاد بعضی حرف هایی که آیا خدا به خاطر یک مو افراد را به جهنم می اندازد خیلی وقت ها این تعبیرات صرف نظر از فضایی که هست یک نوع کوچک شمردن احکام دینی هست و دیدم که بعضی ها می گویند که این آخوند ها عمرشان را به حیض و نفاس مشغول هستند. اینها خیال می کنند که بحث از حیض ونفاس هم مثل حیض و نفاس خودش آلودگی دارد. یعنی بحث از شیء پست خودش هم آن بحث از فلان این

سؤال:

پاسخ: حالا بحث سر این است که ما بعضی از چیزها را به خاطر اینکه حکم الله است امثال اینها واردش می شویم و الا خب چه انگیزه ای است که بعضی از بحث های خاص پرداختن چون به هر حال خداوند نسبت به اینها عنایت دارد این احکام الله را باید

گاهی اوقات این جور چیزها می گویم بعضی وقت ها یک سری احکامی که صادر می شود یک توهماتی در حاشیه آن احکام ایجاد می شود آن توهمات جنبه احساسی خیلی دارد. خیلی وقت ها برهان و دلیل و اینها خیلی وقت ها نیست ها و الا اگر کسی از همان اول به این چیزها فکر کند خودش هم می فهمد این تنبیه وجدان هست برای اینکه از آن حالت های احساسی ای که وجود دارد و آن احساسات مانع یک نوع عقل گرایانه و خردورزی انسان می شود از آنها دور شود. نهایت بحث ما این است که ما این فانه احسن ما ظهور بدوی اش را در استحباب قبول داریم ولی با توجه به این قرائنی که هست به نظر می رسد که در آن زمان ها این تعبیرات فانه احسن ظهور در استحباب نداشته است به قرینه موارد متکرری که وجود داشته است. در واقع اصاله الثبات در اینجا زمین خورده است. اصلا ظهور نداشته است. خب این هم این روایت.

سؤال:

پاسخ: نکته ای که می خوامه بگویم اصاله الثبات، اصل اصاله الثبات در جایی هست که انسان فحص کرده باشد. جایی که با فحص آدم احساس می کند که این ظهوری که الآن ما داریم در زمان روایت نباشد معلوم نیست اصلا اصاله الثبات جاری شود. این است که حالا می گویم من موارد خیر را کامل فحص نکردم. اگر ما موارد خیر و مشابهاتش را کامل فحص کنیم ببینیم ترکیبات تعبیرات معمولا در چیز به کار نمی رود. اگر فانه احسن یک مقداری مواردش زیاد بود به طوری که می فهمیدیم معنایش چیست به نظر می رسید اصلا اصاله الثبات ذاتا اینجا جاری نمی شد. ولی چون مواردی که ما فحص کردیم خیلی کم است نسبت به کل این ترکیبات نمی توانیم خیلی چیزی کنیم

سؤال:

پاسخ: بله فرق کند عرض کردم یکی از مشکلات ما در مورد خیر این است که خیر صفت مشبهه ممکن است غیر از آن اولیه مثال ها که خیر من الکذب مرجوو نفعه که من بعدش وجود دارد که معنایش این است که خیر افعل تفضیل است بقیه اش در موردش خیر ممکن است به معنای

سؤال:

پاسخ: نه عاجلا و آجلا. خیر لکم ممکن است به معنای حسنٌ باشد. این تعبیراتی که هست هیچ یک از اینها غیر از آن روایت هایی که فانه خیر لکم فی دنیاکم و آخرتکم، خیر لک فی دینک و دنیاک، فانه خیر لک عاجلا و آجلا. هیچ کدام اینها خیر ظهور در این ندارد که مراد افعل تفضیل هست. بلکه صفت مشبهه هست. این است که به هر حال باز هم فاصله گرفت البته آن هم باز مؤید مطلب می شود معنایش این است که تعبیر حسن را هم حالا احسن نه تعبیر حسن را هم اگر در این جور موارد به کار ببریم در مقام ایجاب و وجوب به کار برده می شود که تأیید می کند مطلب را ولی به حدی نیست که آدم مطمئن شود که این ترکیبات از آن معنایی که ما ابتدائا می فهمیم متفاوت است و امثال اینها. این است که ذاتا اصاله الثبات را مشکل است که ما بگوییم که از بین می رود ولی با توجه به روایات متعددی که با توجه به این مطلب هست تقریبا روشن هست که اینجا فانه احسن ظهور در وجوب ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه به دلیل ولو به جهت اینکه در واقع نظام اجتماعی ای که چیز هست از بین می رود. یعنی فرض کنید که یک وقف نامه ای که از زمان های قدیم باقی مانده است اگر ما این وقف نامه را نخواهیم بر طبق معنایی که الآن هست چیز نمی شود. یک نوع انسداد در این جور موارد وجود دارد

آره مجبوریم عمل کنیم و اینها البته عرض کردم اصاله الثبات قبل از فحص جاری نیست.

نه عملا این جور نمی کنند دیگر. عملا در این جور موارد اصاله الثبات را جاری می کنند. احکامی که مربوط به الفاظ گذشته است و در زمان فعلی هست به همین معنایی حمل می کنند که

نه چیزهایی که یک کلامی که از پیغمبر وارد شده باشد نمی دانیم آیا کلام پیغمبر تغییر معنا کرده است زمان امام صادق اگر اصاله الثبات باشد اصلا تعلیلاتی که امام صادق علیه السلام به کلام پیغمبر تعلیل می کنند،

نه احتمال که تغییرات وجود دارد احتمالات هم وجود دارد.

ولو به خاطر همین نکته وجود دارد خیلی وقت ها عرض کنم اصاله الثبات یک اصل عقلایی هست بحث چیزی هم نیست. درست هم هست آقایان می فرمایند ولی نکته ای که من می خواهم اضافه کنم این در کلمات آقایان در مورد اصاله الثبات نیست ولی تصور من این است که اصاله الثبات قبل از فحص جاری نمی شود البته این نکته را هم بگویم علتی که سابق ها فحص نمی کردند عدم امکان فحص بوده است. خیلی زمینه فحص وجود نداشته است. چون مشابهات را به راحتی نمی شد جستجو کرد. ولی الآن که مشابهات را می شود جستجو کرد به نظرم خیلی مشکل است ما اصاله الثبات را بخواهیم جاری کنیم. نه فی الجمله فحص بوده است نه اینکه نبوده است.

سؤال:

پاسخ: نه من بحثم این است که حتی اطمینان هم نرسد. اطمینان که بحثی نیست. بحث اصاله الثبات این است که در مواردی که اطمینان حاصل نشود اصاله الثبات

البته حاج آقا به نظرم منکر بودند اصاله الثبات را می گفتند این جاها از باب اطمینان و امثال اینها است ولی به نظر می رسد که خیلی وقت ها آدم نسبت به گذشته ها آن اطمینان برایش حاصل نمی شود این جور نیست که چیز شود اطمینان و بله حالا چون مناطش مناط انسداد صغیر است مطلق ظن یک مقداری قوی تر از چیز باشد نه یک احتمالات قابل توجهی باید باشد که این احتمالات علی أیّ تقدیر به نظرم مشکل است که حالا در مورد این تعبیر فانّه احسن با این مقدار فحص ناقصی که ما کردیم بخواهیم بگوییم ظهور در استحباب ندارد یعنی بگوییم اصاله الثبات زمین خورده است و امثال اینها فی نفسه درست نیست ولی به قرینه روایات زیادی که از او این مطلب استفاده می شود این مطلب تمام است که بله اصاله الثبات این جاها محکّم نیست و خب حالا روایات دیگر را هم بخوانیم و

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد